



خاطرات یکی از نیروهای خدماتی اداره اسرا و مفقودین از روزهایی که خانواده مفقودان ناامید از هر کجا به این اداره می آمدند

روز مراجعه خانواده‌های مفقودان، راه فرار را باز می گذاشتیم

متوجه مشکل خاصی در زندگی آنها می شدیم؛ به مدیران ما افزایش متقل می کردیم تا شاید از جایی کمکی گیر بیاید. ولی پاسخ ما به او اگر آری نبود و مثل دفعات قبل خیر بود؛ ممکن بود باعث جرح و بحث شود. بارها تهدید شدیم که اداره را آتش می زنند. چند بار نفت و بنزین هم آوردند و آقای محمودی در تمام این اتفاقات مراقب ما و اداره بود.

حبیب محمودی سال ها در اداره جست و جوی اسرا و مفقودین جمعیت هلال احمر کار کرد. اداره ای که با تعیین تکلیف اغلب اسرای جنگ ایران و عراق و اعلام شهادت بسیاری از مفقودین، حجم زیادی از فعالیتش کاسته شد. نامش هم مطابق ادارات مشابه آن در سایر جمعیت های ملی صلیب سرخ و هلال احمر در دنیا، «بازپیوند خانواده» گذاشتند. اداره بازپیوند خانواده اکنون در ساختمان ستادی صلح جمعیت هلال احمر در تهران قرار دارد. اداره ای مثل ادارات دیگر، اما در سال هایی که محمودی به تنهایی دبیرخانه، نامه بر، حراست، نگهبان، تالیسات، راننده و گاهی آبدارخانه چی بود؛ این اداره مکان مستقل با دو ساختمان بزرگ، باند فرود بالگرد و محوطه ای بزرگ داشت و هر روز هزاران ارباب رجوع. کلمه «هزاران» را به پای مبالغه نگذارید. نجمة حسن پور کارمند خوشنام و پرسابقه این اداره می گوید: «یک روز ورودی افراد به محوطه اداره شمرده شد و ظهر دیدیم که در آن روز بیش از ۵ هزار نفر مراجعه کننده داشته ایم.»

محمودی از زبان محمودی

محمودی ساکن یکی از شهرستان های اطرف کرج است. صبح زود با خودروی شخصی اش راهی تهران شده بود. خودرو را در پارکینگ حوالی میدان آزادی گذاشته بود تا وارد طرح ترافیک نشود. ادامه راه را با حمل و نقل عمومی طی کرده تا به پارک اندیشه رسیده بود. پارک اندیشه حدفاصل دو خیابان سپهروردی شمالی و شریعتی را سبز کرده و مجاور میدان پاییزی و حدود ۲۰۰ متر پایین تر از نیل سید خندان قرار دارد. حبیب محمودی و بسیاری از مادران شهدا و همسران آزادگان هنوز آن را «پارک هلال احمر» می خوانند اما ساختمان ها دیگر وجود ندارند. باند بالگرد زیر آب حوض است و خاطرات مردم و هلال احمر زیر چمن، جدول و پیاده راه دفن شده اند. بی آنکه سنگ قبری یا تندیس و نشانی داشته باشند. اکنون در پارک هستیم. به حبیب محمودی سلام می کنیم. مردی لاغر، باقد متوسط و ظاهری مهربان.

رضا واعظی زاده آدم ها گاهی در موقعیت هایی قرار می گیرند که تاریخ ساز می شوند. تعداد بسیار اندکی از آنها سردمداران، مدیران عالی و مقامات سیاسی، در بسیاری موارد مردمی و البته گاهی انقلابی هستند. اما عده بسیار بیشتری هستند که در بطن یک تحول تاریخی، سیاسی و اجتماعی اتفاقات مهمی را رقم می زنند. با کارهای به ظاهر ساده خود، بخشی از یک جنگ را به پیش می برند یا یک توافقنامه صلح را به لحظه امضای رسانند. برای اینکه بگوییم آنها کیستند؛ باید گفت آنها چه کسانی نیستند. آنها مدیران میانی نیستند. اهل مهربانی اند اما پشت ظاهری که گاهی در هم کشیده است. آنها سرباز نیستند همانطور که فرمانده هم نیستند. آنها می خواهند خودشان باشند و در حالی که برای تأمین معاش خانواده به سر کار آمده اند؛ دل مردم را هم خوش کنند و اگر دست شان می رسد غمی از آنها بکاهند. اینها بدر بخورترین آدم ها در بزرگراه های تاریخ اند و اگر چه از نظر دیگران کاری ساده دارند که هر کس دیگری می تواند آن را انجام دهد؛ اما از چشم عاقلان، مدیریت آنهاست که شیرازه عمل را سرچایش نگه می دارد.

محمودی از زبان همکاران

فقط او مرد بود. در اداره ای که تمامی کارکنانش مثل مدیر موفق شان مرحومه «بهجت افراز» زن بودند. به همین دلیل همکارانش او را «محمودی محرم» صدا می کردند. معصومه بهمن آبادی از همکاران او در سال های آخر جنگ ایران و عراق می گوید: «آقای محمودی خیلی زحمت کشید. جز او همه ما زن بودیم و انجام همه امور دشوار فیزیکی به عهده او بود. همه ما اینقدر با او راحت بودیم که احساس می کردیم برادرمان است. همین شد که بعد از مدتی همه همکاران «محمودی محرم» صدا می دادیم و او واقعا محرم اسرا و مشکلات ما و اداره ما بود.» عصمت زارعی همکار دیگر او در آن سال ها می گوید: «او را از آن جهت محرم می خواندیم که با تعصب از همه ما نگهبانی می کرد. ما بارها تهدید شدیم. ارباب رجوع ها بسیار عصبانی بودند. از راه های دور می آمدند ما هم یک کلمه پاسخ داشتیم در برابر سوال آنها. سلام نامه ای نیامده؟ پاسخ ما هم یک «آری» یا «خیر» بود. البته کلی دلداری و درددل هم به آن می افزودیم و اگر در این بین



حبیب آقا، شما خیلی پهلوان به نظر نمی آیی. در این همه دعوا و درگیری یک نفری چه طور زدی؟ شاید مدام کتک خوردی؟ خندید. تنش هنگام ایستادن طوری بی قرار بود که پیدا بود قبل از آمدن من تمام ذهنش را به کار گرفته تا جای ساختمان ها و درهای ورودی و خروجی را پیدا کند. گفت: «همین جا که ایستاده ایم در ورودی مردم از خیابان به محوطه ما بود. من هیچ وقت در سال های خدمت در اداره اسرا و مفقودین با هیچ کس دعوا نکردم. هیچ وقت دستم به کسی نخورد و دست کسی هم مرا آزار نداد. همیشه خوشرویی و همدردی نگذاشت کار به کتک کاری برسد. من و خانم های همکار البته کتک زبانی زیادی خوردیم، اما همیشه خودمان را جای ارباب رجوع گذاشتیم. خیلی برایشان گریه کردم. شما تصور کنید شوهر شما به جبهه برود. ماه ها هیچ خبری از او نباشد. یکی دو تا بچه را به دوش بکشید تا مرکز تهران بیایید به امید اینکه شاید در نامه ای از پیام های هلال احمر و با واسطه کمیته بین المللی صلیب سرخ خبری از او بیاید. تا دست کم بدانید اسیر است و این بزرگ ترین خبر خوش زندگی شما باشد. همین که بدانید مفقود شما شهید نشده و هنوز زنده است.»

اوراه می افتد محل ساختمان شماره یک و سپس ساختمان شماره ۲ را نشان و توضیح می دهد که هر کدام از طبقات هر یک از ساختمان ها چه کارهایی انجام می دادند و نامه ها چه طور دسته بندی و براساس حروف الفبا مرتب می شدند و اینکه روال پیگیری مفقودین جنگی از طریق صلیب سرخ چگونه است. این کارها را و توضیح دقیق از تشکیلات اداره اسرا و مفقودین را طوری انجام داد که انگار سال ها مدیر اداره بوده است!

خاطراتش را با من مرور می کند: «سه شنبه ها روز مراجعه و اعلام نامه ها بود. خیلی شلوغ می شد. گاهی مردم از محوطه پارک هم خارج می شدند و برای فروکش کردن عصبانیت و اعلام اعتراض شان، خیابان شریعتی را برای دقایقی می بستند و ترافیک منطقه سید خندان را به هم می ریختند. ما سه شنبه ها پنجره های اداره را باز می کردیم و من از قبل وسایل بلند و محکمی جفت و جور می کردم و نزدیک پنجره های مردم تا اگر خانواده های رزمندگان ساختمان را به آتش کشیدند؛ خانم های همکارمان بتوانند از پنجره خارج شوند.» او ادامه می دهد: «ما از صبح زود جای آماده می کردیم. به محض ورود مراجعان جای را تعارف می کردیم. این جای معجزه می کرد. در همان لحظه آرامش را به مردم برمی گرداند و عصبانیت فرد را کاهش می داد.» در این پارک که اکنون ایستاده بودیم، خانواده های زیادی پس از سال هادوری مفقودان و اسرایشان را برای نخستین بار پس از آزادی در آغوش کشیدند. بسیاری از مادران شهدا قبل از آنکه در سال های بعد بیکر شهیدشان از مناطق تازه تفحص شده به ایران برسد؛ به گمان زنده بودن او به اینجای می آمدند. یک عکس به همراه

اداره مفقود شده

پارک پایین تر از نیل سید خندان هر نامی که داشته باشد و هر تغییراتی که در شکل و شمایلش ایجاد شود. «مکان رویدادی» است که روایت خانواده های رزمندگان و ایثارگران جنگ تحمیلی را در سینه دارد. مکانی که لحظه دیدار اسرا و خانواده هایشان را در خود ثبت کرده و خبر پیدا شدن مفقودان به خانواده هایشان از آن شنیده می شد؛ صبح یک روز معمولی با خاک یکسان شد. صبح آن روز شهردار وقت تهران لودر را روشن کرد تا سنگرهای خانواده های سنگرسازان جنگ را زیر چمن ببرد.

پس از آن هم هیچ شهردار یا شورای شهری خاطرات این پارک را به یاد نیاورد تا دست کم با نصب تندیس و نوشته ای؛ نگذارند این «مکان رویداد» تاریخی که افرادی در آن به جست و جوی مفقودین مشغول بودند؛ خود در صفحات تاریخ ایران مفقود شود.

First International Health Congress in Arbaeen

اولین کنگره بین المللی سلامت در اربعین حسینی

محورهای اصلی کنگره:

- بنابرینهای سابع در ایام اربعین
- سوانح و حوادث در اربعین و راههای بستگری از آنها
- نقیبت بیهودات بهداشتی و آمادگی زبرساختهای بهداشتی و درمانی در روزهای مسرتک ایران و عراق
- برسراری در ایام اربعین
- بهداشت در ایام اربعین
- مدیریت خدمات سلامت در ایام اربعین
- آموزش و بزوهش سلامت در ایام اربعین
- جنبه های فقهی بزوسکی در ایام اربعین
- بار اکلیسک داور و بزوهش در ایام اربعین
- مدیریت بزحان در ایام اربعین
- مدیریت بزجمعات قیوه در ایام اربعین
- بدافند غیرعادل در ایام اربعین

Main points of Congress:

- Prevalent diseases,
- Disasters and accidents in Arbaeen and prevention ways,
- Strengthening health arrangements and preparedness for health and treatment infrastructure in common borders of Iran with Iraq,
- Nursing services in Arbaeen day,
- Health in Arbaeen day,
- Management of health services in Arbaeen day,
- Health training and research in Arbaeen day,
- Medical juridical aspects in Arbaeen day,
- Paraclinic, drug and equipment in Arbaeen day,
- Crisis management in Arbaeen day,
- Management of Large Population in Arbaeen day,
- Passive defense in Arbaeen day,

زمان شبیه ۵ شهر بورما
مکان: تهران - مرکز همایش های بین المللی رازی
Time: Saturday, 27 August 2022
Venue: Tehran - Razi International Congress Center

روایت های ناگفته امدادگران هلال احمر از آزادی اسرا

آنها حرف نمی زدند



منتقل می شدند. به هر حال از زمان تحویل اسرا تا استقرار آنها در خانه خود، افرادی با آنها ملاقات می کردند که اعتماد نسبی ای به آنها وجود داشت. حتی مهماندارها هم از افراد گلچین شده بودند.

● **روز بازگشت آزادگان به ایران را اغلب ما با بازگشت اسرا در مرداد ۶۹ می شناسیم و کمتر کسی از موضوع تبادل اسرا در سال هایی که ماهنوز درگیر جنگ بودیم خبر دارد. آیا آن زمان این موضوع رسانه ای شد؟**

مزیدآبادی: به دلایل مختلف این موضوع چندان پوشش رسانه ای پیدا نکرد. یکی از دلایلش همین بود که ماهنوز در جنگ بودیم. شاید حتی در زمان تبادل اسرا، این عملیات به صورت محرمانه اجرامی شد و تنها نهاد های دولتی دست اندرکار در جریان ماجرا بودند. بعد از آن هم خانواده ها در جریان قرار می گرفتند. طبیعی است که افرادی که با این خانواده ها در ارتباط هستند از ماجرا خبردار می شوند. آن زمان خبرهای کوتاهی از موضوع، بدون ذکر جزئیات، در روزنامه ها منتشر شد و تلویزیون هم چند بار خبر و گزارشی در این باره منتشر کرد، اما نه به اندازه ای که در مرداد ۶۹ به آن پرداخته شد.

● **عبد خداوندی:** در سال های ۶۲ به بعد تا قبل از پایان جنگ، چند بار این عملیات انجام شد اما من نمی دانم تعداد این عملیات ها چندبار بود. آن زمان در جنگ بودیم، دیدن هواپیمایی که اسم دولت عراق روی آن نوشته شده، پرواز برای جابه جایی اسرایی که از عراق آزاد شده بودند و... همگی اتفاق هایی دلهره آور بود. از طرفی برخی از این عملیات ها که من در آن حضور داشتم در سرمای زمستان انجام شد؛ یادم است که وقتی هواپیمایی می خواست از فرودگاه مهرآباد بلند شود، روی بدنه هواپیما برف و یخ چسبیده و تمام باند یخ زده بود. وقتی با اسرا به مهرآباد برگشتیم، آنقدر هواسرد بود که پتو کم می آوردیم. بسیاری از اسرا لباس درست و گرم به تن نداشتند. برخی در آن سرما حتی کفش هم نداشتند و دمپایی پلاستیکی پایشان بود. مدیریت کردن همه این اتفاق ها کار ساده ای نبود اما بالاخره انجام شد.

● **مزیدآبادی:** ما اولین افراد ایرانی ای بودیم که آنها در روند تبادل، بعد از اسارت می دیدند. اولین افرادی بودیم که به آنها با زبان فارسی سلام کردیم و خوشامد گفتیم. حضورمان به آنها حس اعتماد به نفس می داد و باعث آرامش آنها بود. از طرفی لباسی تن ما بود که بسیاری از درهای بسته را باز می کرد.



● **عبد خداوندی:** اسرا معمولاً حرف نمی زدند. این حرف زدن دلایل مختلفی داشت. برخی به دلیل بیماری یا مشکلات جسمی ای که در اسارت برای آنها پیش آمده بود یا شوک و... حرف نمی زدند. اما دلیل مهم دیگر این بود که برخی از آنها، اسم، آدرس یا شماره تلفن دوستان اسیر خود در اردوگاه ها را حفظ کرده بودند. آنها حرف نمی زدند تا این اسامی و شماره ها از ذهن شان پاک نشود. اغلب این اسامی مربوط به افرادی بود که اسم شان در فهرست صلیب سرخ نبود و بسیاری از مفقودان از همین طریق شناسایی شدند. ما افرادی را سراغ داشتیم که بیش از ۳۰ اسم، آدرس و شماره را حفظ کرده بودند. یکی از اسرا از زیر زبان خود کاغذ رول شده ای بیرون آورد که در آن فهرست بلند بالایی از اسامی دیگر اسرا و نام اردوگاه ها و... نوشته شده بود و اینها برای شناسایی های بعدی بسیار ارزشمند بودند.

● **مزیدآبادی:** در دومین عملیات تبادل که من حضور داشتم، دیدم آقای عبد خداوندی مشغول جمع آوری کاغذ و بسته های خودکار برای بار هواپیماست. نمی دانستم برای چه این وسایل را می خواهد. اما وقتی اسرا به ما تحویل داده شدند متوجه شدم. هر کدام از آنها کاغذ و خودکاری دستش گرفته و اطلاعاتی که حفظ کرده بود را می نوشت. ما هم سعی می کردیم خیلی مزاحم آنها نشویم و تمرکزشان را به هم نزنیم. اگر چیزی نیاز داشتند به آنها می رساندیم. اما وقتی این ماجرا ها گذشت و ما سوار هواپیما به سمت ایران حرکت کردیم، هواپیماهای نظامی اسکورت از راه رسیدند. آنها ما را از مرز تا میانه های مسیر تهران همراهی می کردند اما یادم نیست که دقیقاً تا کجا. یادم است که این دو هواپیمای نظامی حرکات نمایشی برای اسرا اجرامی می کردند و آنها از پنجره های هواپیما محو بازی این دو فانтом می شدند و برای خلبانان آن دست تکان می دادند.

● **خود نبروهای هلال احمر ایران که در این عملیات تبادل حضور داشتند چه حس و حالی در این عملیات داشتند؟**

● **مزیدآبادی:** برای ما و حتی تیم های دیگری که در این عملیات حضور داشتیم، واقعه مهم و جالبی بود. به هر حال در یک عملیاتی شرکت می کردیم که بخشی از تاریخ کشورمان بود. تا جایی که می شد در کنار اسرامی ماندیم تا هم کمک شان کنیم و نیازهایی که دارند برطرف شود، هم بابت این حضور شوق و ذوق داشتیم و برایمان جالب بود. از طرفی می دیدیم که آنها هم دوست دارند ما کنارتان بمانیم. ما اولین افراد ایرانی ای بودیم که آنها در روند تبادل، بعد از اسارت می دیدند. اولین افرادی بودیم که به آنها با زبان فارسی سلام کردیم و خوشامد گفتیم. حضورمان به آنها حس اعتماد به نفس می داد و باعث آرامش آنها بود. از طرفی لباسی تن ما بود که بسیاری از درهای بسته را باز می کرد. کشور مادر جنگ بود. در چنین شرایطی کدام افراد را سراغ دارید که بدون تشریفات معمول اداری و بازرسی و... وارد فرودگاه شود و سفر هوایی کند؟ برای ما هم شرایط خاص و تجربه ای تازه بود.

● **عبد خداوندی:** ما اسرا را به بیمارستان ها و مراکز درمانی تحویل می دادیم. برخی هم به نهاد های نظامی تحویل داده می شدند. به هر حال تا آخرین قدمی که می شد همراه شان می ماندیم. برخی از این افراد حال خوبی نداشتند و بلافاصله با آمبولانس به بیمارستان

در این دوران به ایران برگشت داده شدند اسرایی مجروح بودند یا سالخورده گان و خلاصه افرادی که نگهداری از آنها برای عراق زحمت بیشتری داشت. نیروهای هلال احمر ترکیه بعد از اینکه این افراد را به ماتحویل می دادند و وارد هواپیما می کردند، ویلچر، عصا یا برانکار را برمی داشتند. چنین موضوعی را پیش بینی نکرده بودیم و هنگام برگشت در فرودگاه ایران دچار مشکل شدیم. بسیاری از این افراد حتی در حین پرواز هم به مراقبت نیاز داشتند و روی برانکار باید حمل می شدند.

در دومین مرحله از عملیات مبادله اسرا، با تکیه بر تجربه قبلی، من از ابار تجهیزات ۱۰ ویلچر، ۴۰ عصا، پتو و وسایل مورد نیاز دیگر را برداشتم و به بار هواپیما تحویل دادم تا دیگر با در دسر دوره قبل مواج نشویم.

● **لحظه تبادل اسرا چه شکلی بود؟ آیا اسرایی دو طرف همزمان با هم جابه جایی شدند؟**

● **مزیدآبادی:** مادر عملیات تحویل اسرای عراقی نقشی نداشتیم. این دو عملیات در یک روز رخ نمی داد. حتی نمی دانیم دقیقاً چه کسی یا چه نهادی مثلاً هواپیمای چارتر را رزرو می کرد یا دیگری هماهنگی های لازم را انجام می داد، اما هر چه بود کارها با نظم به خصوصی پیش می رفت. در آن زمان صدرالدین صدر، پسر امام موسی صدر، معاون امور بین الملل هلال احمر ایران بود و حقیقتاً مدیریت بسیار دقیق و خوبی داشت. فکر می کنم بخش زیادی از این هماهنگی ها توسط او و به دلیل مدیریت شایسته ایشان در هلال احمر ایران انجام می گرفت.

به هر ترتیب ما فقط در زمان تحویل اسرای ایرانی در فرودگاه ترکیه حضور داشتیم. به هر حال در زمان جنگ بود و خطرات زیادی ممکن بود در کمین ما باشد. برای همین وقتی با هواپیما به نزدیکی تبریز می رسیدیم دو هواپیمای فانتوم جنگی ما را تا مرز ترکیه اسکورت می کرد. موقع برگشت هم از مرز این دو هواپیمای نظامی ایران ما را می گرفت و همراهی می کرد و اصطلاحاً پوشش هوایی می داد.

اسرا بعد از اینکه سوار هواپیما می شدند هم توسط صلیب سرخ چک می شدند تا کسی جانمانده و کسی جای دیگری فرستاده نشده باشد. وضعیت سلامت هر فرد و مشخصات دیگر بررسی می شد و وقتی به ما تحویل داده می شد هم ما دوباره از روی لیستی که داشتیم همه چیز را بررسی می کردیم.

● **در هواپیما نیروهای نظامی هم حضور داشتند تا اسرا را تحویل بگیرند؟**

● **عبد خداوندی:** خیر. هیچ فرد نظامی ای اجازه اینکه موقع تحویل اسرا به ایران در فرودگاه باشد را نداشت، اما بعد از تحویل این افراد به ما، اسرا را به نهاد های مربوطه تحویل می دادیم. نکته این است که در هنگام تحویل اسرا به ایران فقط ما که نماینده ای از صلیب سرخ در ایران بودیم باید حضور می داشتیم.

● **مزیدآبادی:** بعد از تحویل گرفتن اسرا، در کمپ با آنها ناهار می خوردیم و کمی گپ و گفت داشتیم. در هواپیما و تا رسیدن به فرودگاه مهرآباد هم همچنان وضعیت سلامت آنها را رصد می کردیم و به افرادی که نیاز به خدمات پیش بیمارستانی داشتند رسیدگی می کردیم. مشکلی که در بین همه اسرا شیوع داشت سوء تغذیه بود. وقتی مهمانداران برای آنها غذا می آوردند، خیلی از اسرا می گفتند که نمی توانند این غذا را بخورند چرا که سال هاست عادت کرده اند تنها یک وعده در روز غذای کم حجم بخورند. مهمانداران هم از تماشای این صحنه ها منقلب می شدند و خیلی ها حتی امکان ادامه کار را نداشتند. در عوض باید به جای آنها هم به اسرا رسیدگی می کردیم و کارهای مربوط به مهمانداران را تا حدی ما انجام می دادیم.

● **واکنش اسرا بعد از رسیدن به تهران چه بود؟ آیا ساعاتی که برای تبادل پیش آنها حضور داشتید، منجر به دوستی های ادامه دار هم شد؟**

● **مرضیه موسوی - رضا واعظی زاده:** بازگشت آزادگان به خاک ایران، درست ۲۲ سال پیش اتفاق افتاد؛ عملیات بزرگی که با همراهی هلال احمر ایران و کمیته بین المللی صلیب سرخ به ثمر رسید. آن زمان جنگ دیگر به پایان رسیده بود و اداره اسرا و مفقودین هلال احمر، عملیات تحویل اسرا و بازگشت دادن آنها به خاک ایران از طریق زمینی را برعهده داشت. اما اغلب مردم نمی دانند که پیش از این تاریخ هم، درست در میانه های جنگ، تبادل اسرا از عراق به ایران در حال انجام بود و هلال احمر ایران مسئولیت این عملیات ها را برعهده داشت. اسرای ایرانی ای که طبق توافق دو دولت ایران و عراق به کشور بازمی گشتند در خاک ترکیه از هواپیمای یعنی پیاده می شدند و دست شان در دست نمایندگان هلال احمر قرار می گرفت. «منوچهر عبد خداوندی» و «شهریار مزیدآبادی» دو نفر از نیروهای هلال احمر ایران بودند که در عملیات های تبادل اسرا در سال های جنگ حضور داشتند. مصاحبه ای که می خوانید، تنها بخشی از گفت و گوی ما با این دو نفر است.

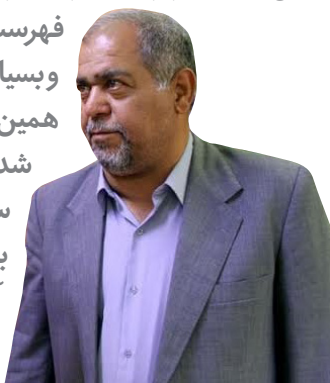
● **قبل از تبادل اسرا در سال ۶۹، چند مرتبه در طی جنگ هم تبادل اسرا اتفاق افتاده است. شما به عنوان اعضای هلال احمر ایران که در این تبادل ها حضور داشتید، از چگونگی آن بگویید.**

● **مزیدآبادی:** تبادل اسرا در زمان جنگ از طریق عملیات هوایی انجام می شد. اولین تبادل در سال ۱۳۶۲ اتفاق افتاده بود که من در آن حضور نداشتم، اما در سال ۱۳۶۴ در این عملیات حضور پیدا کردم. اولین گروه از اسرا که در دوران جنگ تبادل شدند، ۴ زن اسیر ایرانی که یکی از آنها خانم معصومه آباد بود هم به ایران برگشت. روند کار به این صورت بود که تیمی از هلال احمر ایران با هواپیما به فرودگاه ترکیه می رفت. هواپیمای ایران باید گوشه ای از فرودگاه مستقر می شد و منتظر می ماند تا ما روال معمول را انجام دهیم. اسرا با هواپیمای عراقی که روی آن نوشته شده بود «الجمهورية العراقية» به فرودگاه می آمدند. ما حق نزدیک شدن به این هواپیما را نداشتیم. هلال احمر ترکیه کمپی برای استقرار ما و اسرا تشکیل داده بود در فرودگاه. اسرا تحویل نماینده صلیب سرخ داده می شدند. بعد از اینکه اسرا هواپیما را ترک می کردند، هواپیمای عراقی از فرودگاه خارج می شد و بعد از آن هواپیمای ایرانی تازه از راه می رسید.

اسرا وقتی به کمپ می آمدند و آنجا با ما رویه می کردند که به زبان فارسی سلام و علیک می کنیم، دیگر مطمئن می شدند که به نقطه امنی در کنار ایرانی ها رسیده اند.

● **عبد خداوندی:** اولین مبادله اسرا در دوره جنگ، عملیات بسیار سخت و سنگینی بود. ما تجربه ای از قبل نداشتیم. سازوکار اینکه چه افرادی مبادله می شدند را نمی دانستیم، اما اغلب افرادی که

● **عبد خداوندی:** برخی از آنها، اسم، آدرس یا شماره تلفن دوستان اسیر خود در اردوگاه ها را حفظ کرده بودند. آنها حرف نمی زدند تا این اسامی و شماره ها از ذهن شان پاک نشود. اغلب این اسامی مربوط به افرادی بود که اسم شان در فهرست صلیب سرخ نبود و همین طریق شناسایی شدند. ما افرادی را سراغ داشتیم که بیش از ۳۰ اسم، آدرس و شماره را حفظ کرده بودند



دریچه

برایم مراسم تشییع گرفته بودند!

نمادین تشییع جنازه برگزار کرده بودند. حاتمی پور می گوید: «نامه من از اردوگاه درست روزی به خانواده رسید که آنها برای من مراسم تشییع جنازه گرفته بودند. وقتی نامه را دریافت کرده بودند مراسم لغو شده بود. حاتمی پور می گوید: «حتی کوچه ای به نام ما با پیشوند شهید سر در کوچه نصب شده بود که بعد از بازگشت من به ایران، برداشته شد و نام آزاده یا آزادگان را به جایش گذاشتند.»

بازگشت او به ایران مساوی بود با آغاز همکاری و فعالیت او در اداره اسرا و مفقودان؛ همراهی ای که بعد از جنگ هم ادامه پیدا کرد. حالا او یکی از مربیان آموزشی امداد هلال احمر البرز است و همچنان به فعالیت در هلال احمر ادامه می دهد.

شد نام او در میان اسرایی که در طول جنگ قرار است تبادل شوند به چشم بخورد. با این حال تجربه هایی ناکام از این ماجرا هم داشت: «یک بار حتی تا فرودگاه بصره هم اعزام شدیم برای آزادی، اما اعلام کردند که ایران از پذیرش شما منصرف شده. می خواستند روحیه ما را خراب کنند. گفتند می توانید هر کشوری که خواستید را انتخاب کنید و پناهنده شوید. ولی ما دوباره به اردوگاه برگشتیم. تا اینکه در سال ۶۷، بالاخره آزاد شدم و به شهرم برگشتم.»

خانواده اش تا ۴ ماه بعد از اسارت، خبری از او نداشتند. نامه ای مهر و موم شده که به کمک صلیب سرخ برای آنها نوشته بود زمان زیادی در راه بود تا به دست آنها برسد. نامه اما روزی رسید که خانواده اش دیگر برای او مراسم

«محمد مهدی حاتمی پور» ۱۵ سال داشت که در عملیات والفجر مقدماتی اسیر شد. قبل از اعزام علاوه بر دوره های معمول نظامی، کمک های اولیه و اقداماتی از این دست را هم یاد گرفته بود. مجروحیت شدید او در عملیات والفجر مقدماتی باعث شده بود دوستان و همرزمانش گمان کنند او شهید شده. حاتمی پور می گوید: «بعد از جراحت در عملیات و اسیر شدن، ۳۲ بار عمل شدم. تعداد زیادی از این عمل های جراحی را در زمان اسارت در اردوگاه انجام داده ام. دائم در بهداری بودم و با کمک های اولیه و آموزش هایی که قبلاً دیده بودم، کم کم به کارهای درمانی بچه ها در اردوگاه هم کمک می کردم.»

مجروحیت شدیدی که در جبهه نصیبش شده بود، باعث

